

جنایات حزبی

قسمت چهارم

جمهوریت شانزدهم



" درجولای 1978 (سرطان 1357) توطئه ها ،
دستگیری ها و شکنجه ها عام بود ، زندانها و
بازداشتگاه ها سرریزه کرده بودند و حقوق ابتدایی
انسانی بنام انقلاب به تمسخر گرفته می شد"
واسیلی متروخین ، بایگان ارشد کی جی بی

1 . چرا جنایت حزبی را میکاویم ؟

هموطن

هیچ شالی بر گردن ارغوانی ات تعارف نشد

جز دست

جز طناب دار

هیچ خنده ای بر دهانت ارزانی نشد

جز مُشت

جز سیمهای برقی و خاردار

های

جانیان اصیل و تاجدار



جنايات حزب دموکراتیک خلق از هفتم ثور سیزده پنجاه و هفت تا هشتم ثور سیزده هفتاد و یک ، به لحاظ تفکر و عمل ، جزء تکانهنده تاریخ ربع آخر قرن بیستم افغانستان است . تاریخی که روی هر چه استبداد و سلاطین معاصر است سفید میکند . این تاریخ حالا قسمتی از هویت حزب دموکراتیک و حافظه تاریخی ما را میسازد . **هیچکس حق ندارد که این گذشته خونین را ببخشد و یا سکوت نگهدارد ، بهیچوجه مجاز نیست که جنایت را لمس کنیم و درباره آن سکوت نمایم . ما جنایت و خیانت را برای آن میکاومیم و به زیر پرسش میبریم که دوباره تکرار نگردد .** یکی از دلایل تکرار پذیری جنایت و خیانت در کشور ما که تا قرن بیست و یکم تداوم یافته است ، سکوت کردن و به زیر پرسش نبردن تفکر و عمل جنایت ، بطور سیستماتیک است ، سکوت کردن و به زیر پرسش نبردن خود نوع دیگری از جنایت صغیر است . بهوش باید بود که اگر به جنایت شناسی علمی و آسیب شناسی حزب دموکراتیک و سایر احزابی که جنایات سازمانیافته حزبی را مرتکب گردیده اند ، روی نیاوریم و جنایات سی ساله را بر مینای دانایی صورتبندی نکنیم ، این گذشته های خونین می توانند دوباره زنده شوند ، تداوم بیابند و موضوع همیشگی نسل های قرن بیست و یکم را تشکیل بدهند .

گفتار و زمزمه جنایت در حزب دموکراتیک از کجا آغاز شد ؟ کردار جنایت در چه وضعیتی و بر مبنای چه نقشه ای به سامان رسید ؟ غیرکشی و انهدام فزینی مخالف مگر جزء سرشت و خمیره هر خلقی و هر پرچمی بوده است ؟ آیا کشتار خلق افغانستان بوسیله کی جی بی و جی آر یو تیوریزه شد و بوسیله اگسا ، کام ، دفاع انقلاب ، فعالین حزبی ، خاد ، واد ، کمیته مرکزی ، شورای انقلابی و کابینه مزدور عملی گردید ؟ آیا سکوت رهبران خلقی و پرچمی بخاطر ترس از سرخمی و تسویه حساب و محاکمه است و یا علاقه مندی و داشتن انرژی ویرانگر به تداوم جنایت ؟ هذیانهای اکنونی سردمداران مستمری گیر ، چرا از همه چیز حرف میزند به استثنای خیانت و جنایت حزبی ؟ چرا رهبران باند ها و فرکسیون های ذات البینی در صورت تأیید جنایت و خیانت ملی ، پشتاره جنایات را از شانه خود به شانه رقبای خود بار میکنند ؟

ما جنایات حزبی را میکاومیم ، نقد میکنیم و به زیر پرسش میبریم تا از یک طرف گذشته های هولناک و خونین تکرار نگردد و از سوی دیگر به فرهنگ معافیت و سنگ شدن وجدان ، نقطه پایان گذاشته باشیم .

جانیان اصیل هفتم ثور ، جنایت و خیانت را خیلی نقشه مند و اصیلانه به انجام رسانده اند رهبران و بانیان کودتای ثور ، هیچگاهی به خیانت و جنایات اتفاق افتاده در زیر تفکر و سیطره شان ، نه تنها که اعتراف نکرده اند که برعکس با دیده درایی های مضحک ، جنایات حزبی و دولتی را پیوسته از طریق زورگویی ها ، استعلام نمایی ها ، مصاحبه ها ، و " خاطره نویسی ها " ماستمالی هم کرده اند . خاطره نویسان حزبی هر کدام شان ، در بهترین حالت با پس کشیدن پای خود از خوان خونین ، مسؤلیت تره کانوفی را به گردن خمیده نیکولای میخاییلویچ تره کانوف دیگر می اندازند .

برای خواننده ای که نه شکنجهٔ اگسا و کام و خاد را دیده باشد و نه در نیمه های شب خانه اش بوسیلهٔ دزدان حزبی تلاشی شده باشد ، نه از گور دسته جمعی صدایی شنیده باشد و نه از پولیگون و جشن رگبار چیغی ، نه بر بال تبعید نشسته باشد و نه از ویرانی قریه ها اشک خونین گرفته باشد ، نه طعنهٔ انقیاد تواریش بگوشش اصابت کرده باشد و نه فریاد دوملیون شهید به گوش وجدانش رسیده باشد ... چنین خواننده ای که بین شهید و جلاد ، بین قربانی و قاتل ، بین انسان و کفتار ، بین بامداد و تاریکی ، ایستاده است ، نه تنها که از کاوش جنایت و دادخواهی و فریاد میترسد که از سکوت و مجامله و بی خبری خود نیز در سکوت خود میلرزد .

2 . مخبرالدوله های چارمجهوله

مخبرالدوله های نقابدار در درون خویش مسخ می شوند ، در تناقض خود فسخ می شوند . اولین خاطره نویس بالانشین حزبی دستگیر پنجشیری است که به حیث فرد شماره دو خلقی ، کتیبه های حزبی را بعد از سقوط و تسلیمی رژیم مزدور ، در سال 1999 بر پاپيروس دوجلدۀ خاطرات بیرون میدهد . نگارنده به حیث یک مؤسس ، یک وزیر ، یک ایدولوگ و یک عضو بیروی سیاسی در کتیبهٔ " ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در خلال **417 صفحه** یکبار هم بنماینده گی از وجدان خود از سیطرۀ خود و یا به نیابت از حزب و دولت ، جنایات حزب دموکراتیک خلق را نمی کاود و به زیر پرسش جدی و نقادی نمیرد ، از جنایات چارده ساله رژیم مزدور (1357- 1371) نی که از مرحلهٔ چند ماههٔ وزارت خود که بالاثر آن ، صدها معلم و استاد و متعلم و چپراستی سر به نیست گردیده است ، مژه تکان نمیدهد و عذر خواهی نمی کند ، پنجشیری با ذولانه نمایی ها و معصوم نمایی های مکرر ، صفحه به صفحه در موضع دفاع از خود قرار میگیرد و روی سپید کاغذ را برای آن سیه میکند که روی خود را سفید نشان بدهد . شاعر روز های سُرخ ، آنگونه که به وصف کودتا و قوای شوروی مدحیه سرایی ها کرده است ، اینک بر پاپيروس بی وزن خود ، نمی خواهد که یک بیت عروسی چه که یک مصرع سپید ، برای معلمین پولیگون نشین و جمجمه های دسته جمعی بسراید .

سلطان علی کشتمند فرد شماره دو پرچم به حیث مؤسس ، وزیر ، صدراعظم و عضو دایم العمر بیروی سیاسی در کتیبهٔ هیروغلیفی **1083 صفحه** پی " یاداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی " خود یک صفحه یک پراگراف یک

عباره ، یک جمله ، یک واژه به منظور کاویدن جنایت و اعتراف کردن به خیانت خود به حیث کسی که در زیر ارادهٔ روسها صدراعظمی کرده است و در نظارتخانه و ریاست تحقیق صدارتش روزانه هزاران انسان شکنجه میشده است و در محکمهٔ اختصاصی انقلابی صدارتش روزانه صدها زندانی محکوم به اعدام میشده است ، نمی نویسد . از هر چیز ناچیز سخن میگوید به جز از **شکنجه در ریاست عمومی تحقیق صدارت و کارکرد محکمهٔ اختصاصی انقلابی و منظوری لست اعدامی ها ... که همگی در بغل جلوسگاهش اتفاق می افتند** . یادداشت نویس خاطرات شخصی مانند مومیایی های متحجر و بی روح میکوشد که عذاب وجدانی خود را در اوراق ماضی های بعیده ، به حیث تاریخ فراموش شده و بلعیده ، پنهان نماید ، از عذرخواهی در برابر شهیدان و قربانیان میگریزد . بیاد میآورد که در میانسالی در قصر صدارت در زیر شمشیر دوسرهٔ روسها رقص مردگان را تماشا میکرد و در پیری مینویسد مینویسد تا نقش پای را گم کند ، نرادی میکند ، زور میزند اما نمی تواند که از کله منار ها و فریاد مادران بگریزد ، صدراعظم با نوشتن ننگنامه اش ، میداند که با انگشتان خونین و با انکار حقیقت ، جنایت دگری را در قلم مرتکب می گردد .

حتی اگر نسل های قرن بیست و یکم افغانستان و جهان ، نوشته های خاطره نویسان خلقی - پرچمی را با در نظر داشت تیوری "مرگ مؤلف" و "تر بازی های زبانی" هم بخوانند باز هم به این فهم نزدیک می شوند که هنوز بین واژه ها و ابژه های خاطره نویسان حزبی دریاهاى خونینی از فاصله و کذب وجود دارد. هنوز بین واقعیت خونین و جملات سپید شان ارتباطات بالنسبه حقیقی نمایان نیست .

اسلوب همهٔ یادداشت نویسان مقامدارحزبی مانند منشیان دربار و مخبرالدوله های مودی ، بخاطر تقدیس از درخشش تاجهای بیگانه و برائت بخشی دستهای خونین ، اوراق سیاه میکنند ، مینویسند تا نقش پای خود را در زیر نقش خوانای واژه ها پنهان نموده باشند ، در بطن کاغذ های مسکوت کمین میگیرند تا متن را در فحوای طمطراقی ، یگریخت بسازند.

خاطره نویسان حزبی ما، با تمام ادعا های پسا سرمایه داری مانند انسانهای با فرهنگ و مدرن نمی نویسند ، آنگونه که منتقدین آلمانی در بارهٔ گشتاپو و آشویتس و ناسیونال سوسیالیست های اِس اِس اِس ، نوشتند و آنگونه که شرودر صدراعظم آلمان بخاطر شرماندن وزیر و صدراعظم شوروی زدهٔ افغانستان ، در شصتمین سالگرد اردوگاه آدم سوزی آشویتس به پیشگاه بشر فریاد کشید :

" من شرم خودم را در مقابل آن هایی که کشته شده اند و بیشتر از آن در مقابل شما که زنده مانده اید بیان می کنم ، خاطره نسل کشی نازی ها بخشی از هویت ملی ماست ، اعتراف به این شرمندگی نه فقط به احترام قربانیان ، بازماندگان و خانواده های آنان بلکه بیشتر برای خودمان است "

از زمان جنایات حزب نازی تا امروز ، قربانیان و بازماندگان ، دانشمندان و هنرمندان ، فلاسفه و حقوق دانان به گفتمان جنایات نازی روی آورده اند . جنایات نازی نوعی از جنایات سازمانیافته حزبی است که از فلسفه ضد بشری نازی ها منشاء میگیرد . البته درین نوشتار مجال آن نیست که بحث تفکر جنایت را در حزب نازی عمیقتر بکاوم ولی فراموش نکنیم که حزب نازی چندین فیلسوف منجمله مارتین هایدگر را داشت که غیرکشی را تیوریزه و فلسفی میکردند ، " پایان جامعه بشری در تکامل خود ، مسیحی شدن و ژرمنی شدن است " این تز کوتاه فلسفی بود که با الهام از هگل ، به کشته شدن پنجاه میلیون انسان منتهی گردید .

کاوش فلسفی و روانی **تفکر** است که مخاطب افغان را به **تفکر و اسلوب** جنایی حزب دموکراتیک خلق نزدیک می سازد. ما پیش از آنکه به بحث های صرفن حقوقی که یک بخشی از جنایت شناسی را احتوا میکند ، بیشتر درنگ نماییم ، مکلفیم که به آن اعماقی سرازیر گردیم که منجر به دستور دادن و اندیشه کشتار دوملیون انسان شد .

حتا ملگری متروخین را دغدغه این اندیشه از درون میکاود که چرا " تره کی و امین به مجازات های کتلوی و ناحق ادامه می دادند " ؟ . اندیشه های خودمحور و مزدورمنشانه ، به ایجاد سلطه و ایجاد مرکز و تک صدایی منجر میگردد . هر سلطه و مرکزیتی که دگران را دشمن تلقی کند ، آنگونه که خلقی ها و پرچمی ها همه جامعه را " ضد انقلاب ثور " می انگاشتند ، در پایان به نفی فزیکدی دیگران و دیکتاتوری خونین متصل میگردد بقول مولوی که یک سخن می تواند عالم را ویران کند ، به حق که نازی به بهانه یک جمله فلسفی بود که جهان را تباه کرد :

- پایان جامعه بشری در تکامل خود مسیحی شدن و ژرمنی شدن است -

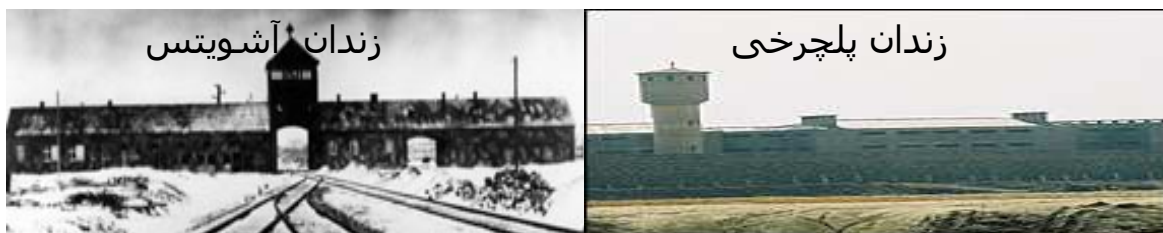
تاریخ تکرار میگردد اما نه بوسیله فلاسفه هستی شناس جرمن بل بوسیله چندتا ابجدخوان مزدور افغانی که با نوشتن دو جمله ناشیانه ، اضطرابی و کوتاه ، عالم انسانیت را برباد می دهند . توجه شود که آشفتگی و گرگ منشی در

اندیشه های ابتدایی کودتا چیان ثوری چگونه منجر به کشته شدن دو میلیون انسان می گردد . درست در شامگاه هفتم ثور است که بوسیله روح خبیثه " ابلاغیه نو یسان حزب دموکراتیک خلق " که خود را رهبران " فرهنگی " کودتا مینامیدند ، فقط با نوشتن چند جمله در " مقر فرماندهی سالون رایو تلویزیون " که به ساعت هفت شام هفتم ثور ، اینگونه ابلاغ گردید :

- هر عنصر ضد انقلابی بخواهد از هدایات و مقررات شورای انقلابی سرپیچد به زودترین فرصت به مراکز نظامی انقلابی سپرده خواهد شد-

به لحاظ متن شناسی و هرمنوتیک متن ، از این دوجمله ، دریا های خون منشاء میگیرد ، در زمین این متن میلیون ها جرمه سوراخ میگردد . در رشمه این دو جمله هزاران هزار گردن آویزان میگردد . تفکر بیروی سیاسی و کمیته مرکزی حزب (به توافق هردوشاخه) در ابلاغیه اضطراری انعکاس میابد ، اندیشیدن به انهدام فزیکدی دیگران ، از زادروز کودتا به سامان میرسد و بدون وقفه تا چهارده سال دوام میابد . زندانها پر و خالی می شوند ، ماشین خونین آشویتس به صدارت و پلچرخی انتقال داده می شود . کنه بحث من در همین نقطه متمرکز است که از یک اندیشه ضد انسانی ، اله پته و اضطراری ، چگونه عالم تباه میگردد .

بعد از ظهر هفت ثور " از همین لحظه به بعد رادیو افغانستان به مرکز رهبری سیاسی و فرماندهی نظامی قیام هفت ثور مورد استفاده قرار گرفت (تره کی + کارمل + لایق + پنجشیری) تصمیم گرفتیم که خبر تصرف قدرت سیاسی ، از ملاکان فیودال و اشرافیت فیودالی و واژگونسازی خاندان نادر-داود " را ابلاغ نماییم . باند مستقر در رادیو در روز های اول هر چرندی که بنام پیروزی انقلاب ثور از میکروفون رادیو پخش می کردند، به دستگیری و اعدامهای صحرائی منتهی میگردید . هنوز عایجنابان به راهرو ارگ نرسیده بودند که گذارش هزاران اعدامی و زندانی را بطور دسته جمعی هورا میکشیدند .



پس از سقوط حزب نازی ، از آشویتس خونین فقط 2819 زندانی بشمول اطفال آزاد شدند، بعد از سوختاندن یکمیلیون انسان ، هفت تن موی سر زندانی و یک میلیون جوهر لباس از آشویتس بدست آمد .

" قبل از ظهر زمستان سال ۱۳۶۳ خورشیدی بود . من در منزل سوم یکی از اطاقهای عمومی بلاک دوم بسر میبردیم . افسر "خاد" وارد اتاق ما شد . کسانی را که در طبقه بالایی چپرکت نشسته بودند پایین کرد . به باشی اتاق دستور داد که هیچکسی اجازه نشستن به طبقه بالایی چپرکت را ندارد. زندانیان میدانستند که اتفاق مهمی رخ داده است. ذهن کنجکاو و تجربه من حکم میکرد که هرچه هست در بیرون از بلاک جریان دارد. از پشت میله های فولادی بطرف بیرون نگاه کردم. کسی در حویلی دیده نمیشد. زندانیان را از حق بیرون شدن محروم کرده بودند. با دقت به اطراف بلاک نظردو ختم . متوجه شدم که در آنسوی دیوار بلاک دوم در گوشه ای که فاصله میان دو دیوار بود (همان محلی که بعدها حمام سونا ساختند و افسران روس و افسران "خاد" در آن حمام می گرفتند) عسکرها از سمت بلاک اول اثاثیه های مختلفی را می آوردند و در آنجا می انداختند. موقعیت اتاق ما طوری بود که آن ساحه بخوبی دیده می شد .

وقتی که در بلاک اول بودم ، بعضی از زندانیان تبصره میکردند که در قسمت زیر آهن پوشهای بلاک اول اثاثیه و لوازم از قبیل لباس ، دریشی های عسکری (نظامی) ، بوت ، کتاب ها ، بیک و بستره به پیمانه زیادی انبار شده است. باور زندانیان این بود که اینها مال واسباب آن زندانی هایبست که طی دوره های مختلف به دست جلادان حزب " دموکراتیک خلق" اعدام گردیده اند. زندانیان مدعی بودند که آنها شبهنگام آوازهای عجیبی را از آن نقطه شنیده اند و روشنایی خاصی را دیده اند.

روزی یکی از زندانیان به اسم عبدالوهاب نزد من آمده گفت : مریض استم . از تکلیفش پرسیدم . گفت : تب دارم خوابم نمیرد. نامبرده یک جوان فقیری بود که در بلاک اول جاروب کشی میکرد . برایش یک تابلیت ضد تب دادم . فردا دوباره از ناراحتی خود شکایت کرد. معلوم میشد که چیزی در سینه اش سنگینی میکند و میخواهد آنرا با کسی در میان بگذارد.

جاروب کش ها علاوه بر پاککاری اتاق ، تشناب ها و دهلیز ، دفاتر صاحب منصبان "خاد" را نیز پاک میکردند . گاهی هم از طرف قوماندانی بلاک و اداره اطلاعات به کارشاقه برده میشدند . زندانیان گمان میکردند که اینها راپورهای اتاق را به مقامات زندان میرسانند ، از اینرو مورد اعتماد زندانیان قرار نداشتند.

عبدالوهاب جارو کش قصه اش را اینطور بیان داشت :

" قوماندانی مرا به کارخواست. گفتند کالا را به گدام ببر . همه بندی ها را دراطاق های شان انداختند و دروازه هارا قفل زدند . از منزل پایین بکس ها و بیک های زندانیان را گرفتیم و از راه زینه چوبی بطرف بالا رفتیم . آنجا چیزی دیدم که خدا نه به کافرنشان بدهد و نه به مسلمان . به صدها بیک و دریشی و کتاب و لباس و عکس و ورق افتیده بود ، که تا زنده باشم آنرا از یاد نمیبرم. این چیزها را سر به سرکوت کرده بودند که بسیاری آنها را پوپنک زده بود و پُر از تارچولاگگ بودند. بوی خون از آنها می آمد و آدم میترسید . فکر میکردی که هزاران نفر شهید آنجا نشسته اند و بسوی آدم میخندند . همه کالای زندانیانی بود که اعدام شده اند. وقتی کارم خلاص شد ، صاحب منصب برایم گفت : هوشت باشه چیزی ره که اینجه دیدی حق نداری به کسی بگویی .. "

بمجرد دیدن صحنه ی آوردن لوازم و اسباب ، حکایت وحشتناکِ وهاب جاروکش در ذهنم بیدار شد. دیگر قضیه روشن بود . انبار (پند و پندوله) آن شهیدانی انتقال داده میشد که آدم گُشان" انقلابی " آنها را از " شر" زندگی برای ابد فارغ ساخته بودند.

اکثریت زندانیان به شمول باشی اطاق از کلکین های کوچک صحنه را تماشا میکردند. انتقال " مدارک جرمی" به پایان رسید. روی " انبار" پترول ریختند و آتش زدند تا هیچگونه نشانی از قربانیان جنایت باقی نماند. دود غلیظی به هوا برخاست به گونه ای که گمان میکردی این گوشت و استخوان انسان است که در آتش میسوزد. ماتم عظیمی برپا کرده بودند . ساعت ها آتش زبانه میکشید و گرمی داغ آن تا سینه های داغدار ما میرسید. قلب کوچکم چنان میزد که گویی دنیا را میلرزانید . بیاد صدها مبارز شهیدی افتادم که ساطورخونچکان جلاد آنها را سربریده بود. بیاد آوردم لحظه ی تلخ " بردن" را که با لحن معنی داری به اعدامی گفته میشد: " کالایته جم کو!"

. . . و من حس میکردم که به جان شهیدان ما دوباره آتش گشوده اند و این آتش افروزی کاملاً از نوع دیگری بود . "

(نسیم رهرو ، مقاله آتش ، دود ، خاکستر 27 دسمبر 2006)

جانیان فکری حزب دموکراتیک خلق ، هنوز به علت زندگی عادتی در فضای سادیسم و سویتیسیم (مبتلا به پس زده شدگی دو مجهوله اند، انفجار بعد از هفت ثور و انزجار و شرمندگی بعد از هشت ثور) و عقب ماندگی فرهنگی ،

اگرچه صدراعظم و وزیر هم باشند نمی توانند در کشور ما پس از این همه جنایات هولناک حزبی و دولتی ، مانند شرودر سر تسلیم را در پیشگاه مردم و تاریخ فرود بیاورند . هیچ رهبری هیچ سرکار بلند پایه ای تاهنوز در رابطه به جنایات حزب دموکراتیک خلق ، صریحاً لب به سخن و اعتراف نگشوده است .

لطیف طبیبی به حیث یک منتقد، علت وجدان مردگی رهبران حزب دموکراتیک خلق را در راستای رویکرد به شیادی ها و نرادی های مناقض شان ، تعارضات موجود در حوزه اعتراف ، سنگگ شدن و پشیمانی را درونکاو می کند :

" بطور کلی بخاطر عقب ماندگی های مزمن اجتماعی و فرهنگی ، که دامنگیر این عناصر شده است ، آن ها به نحوی از تلقی تاریخی درباره آنچه که بر پایه حوادث سه دهه گذشته در افغانستان رخ داده ، به باور نرسیده اند ، از نگاه روانشناسی بدترین مرضی که بعد از سرنگونی نظام استبدادی حزب دموکراتیک خلق به بازماندگان آن به ارث رسیده است ، این است که برخی از این عناصر سیاسی ، در تعارض بین فلسفه حقوق مدنی و حق انسانی و عقب ماندگی های اخلاقی گیر مانده و خود را با سرگشتگی و حیرت تازه ای روبرو می بینند "

نه رهبر حزب ، نه صدراعظم ، نه رییس جمهور ، نه وزیر ، نه بیروی سیاسی ، نه کمیته مرکزی ، نه شورای انقلابی ، نه رییس عمومی تحقیق ، نه مدیر قسم ، نه گریگ اگسا ، نه لاشخور کام ، نه قصاب خاد ، نه گفتار واد ، نه رییس محکمه اختصاصی انقلابی ، نه لوی خارنوال اختصاصی ، نه قاضی دیوان ، نه رییس ضد باندتیزم ، نه تولیمشر اعدام ، نه قومندان پلچرخی ، نه پولیگون بان ، نه جنرال چند ستاره ، نه رییس تفتیش حزب ، نه والی ، نه قومندان زون ، نه زندان بان ، نه منشی کمیته حزبی ، نه مستنطق شکنجه گر ، نه ژورنالیست خونریز ، نه شاعر خانه خلق ، نه هنرمند تانک لیس ، ... و اگر هم کسانی بنام کادر های جوان و صفوف حزب اشاراتی بر جنایات حزبی نموده باشند ، در حد متهم کردن رهبری حزب و دولت به " اشتباه و انحراف و خودخواهی " بوده است نه نوشتاری در حوزه جنایت شناسی و متهم کردن رهبری حزبی به خیانت و جنایت ، نه آسیب شناسی تفکر جنایت و خیانت در رهبری حزب و دولت مزدور . شاید آن " اعضای جوان حزب دموکراتیک خلق و منسوبین دولت " که از دست ها و آرنج های شان خون و نفرین و شکنجه نمی چکد ، حق داشته باشند که از این حق استفاده کرده و در کنار منتقدین دلیر ، با توضیح علل کودتای ثور و شش جدی و تحمیل غدارانه شکنجه و کشتار بر مردم ، حزب و دولت مزدور را بکاوند و در زدودن این ننگ تاریخی و شاه شجاعی، که جز هویت حزب دموکراتیک خلق گشته است ، با قلم های آزاد و کلک های مستقل ، شجاعانه سهم بگیرند .

3. جانیان جمهوری شانزدهم

هورا آوران تاجدار چرا با عبرت گیری از تواریش های نازنین خود ، جنایات حزبی را از سر و سینه بیرون نمیریزند ؟ شاید بخاطر مفهوم زدایی خاطرات یا مضاعف کردن عذاب وجدان ؟ به منظور نجات خود از دادخواهی یا منقلب کردن درک و مدرک ؟ برای آنکه مردم مرده شانرا به لگد زنند یا گریز از آویزان ماندن ابدی بر دروازه تاریخ ؟، ظاهراً ماستمالی کردن جنایات حزبی به منظور به تعویق انداختن محاکمه ، بتأخیر انداختن تسویه حساب و پرسش صورت می گیرد . یادداشت نوپسان با خون شهیدان خاطره نویسی میکنند تا خودرا به حیث مفاهیم دروغین و بت های سرگینی بیرون بریزند ، اینان مینویسند تا چراغ حقایق و ناگفته ها را با سنگ سکوت و قساوت بشکنند ، از برج کهولت میخواهند به چشم خنجر خورده مردم تیر بزنند . از موضع جهالت و قطعیت ، بگمان اینکه هنوز هم وزیر و صدراعظم و زندان دار و محکمه دار و مستنطق دار و مالکین پلچرخی و پولیگون هستند ، با قلم نیز جنایت میآفرینند . تصور میکنند که تشنگی شان به خون آدمیزاد هنوز سیراب نگشته است ، جولانگاه کاغذ میدان خوبی برای تداوم و تسلسل جنایت است . جمهوری نشینان شانزدهمی ، جنایات حزبی را در بهترین صورت رنگ انفرادی می بخشند و آنرا مانند صندوقی سربسته ، گاهی به شانه این و گاهی به شانه آن متحرک میسازند. به باور من متهم اصلی در حوزه جنایات حزب دموکراتیک خلق ، مخبرالدوله های حرفوی و جمهوری سازان شانزدهم است که در قدم اول رده های بالایی حزب را به حیث متفکرین ، دستور دهندگان و سازماندهندگان جنایت احتوا میکند.

عسکری که در تاریکی شب بر فراز زمین های خون پُر پلچرخی و پولیگون ، وجب وجب زندانهای کشور ، ایستاده و با ماشیندار روسی به سینه هموطن زندانی خود رگبار میکند ، چه نوع جرمی را مرتکب گشته است ؟ این عسکر که معتاد به خون بنی آدم ساخته شده است در واقع فرمان کمیته مرکزی و شورای انقلابی را اجرا کرده است، فرامین اعدام بعد از فیصله محکمه اختصاصی انقلابی از طرف کمیته مرکزی و شورای انقلابی امضاء میگردید . بولدوزر کاری که بعد از معاینه سرطیب بروی اعدامیان خاک میریزد در واقع دستور هیأت رهبری حزبی محبس را انجام داده است .

حالا این پرسش مطرح میگردد که آیا عسکر ی که عملیه تیرباران را انجام داده و بولدوزر کاری که خاک را بالای اجساد خونین شهیدان انداخته ، چه نوع جنایتی

را مرتکب گشته اند ؟ جنایت صغیر یا جنایت کبیر ؟ مگر مسؤلیت اصلی کشتار به عهده امضاء کنندگان حزبی و صادر کنندگان فرامین اعدام نیست؟ (کمیتة مرکزی + شورای انقلابی + شورای وزیران + محکمة اختصاصی انقلابی + مشاورین ؟) و در رده های دوم آیا عسکر پوشکی یا استخباراتی ملامت است یا قومندان محبس ، آمر خاد محبس ، آمرسیاسی محبس ، سرطیب محبس ؟ مشاور ارشد محبس ؟ که با نوشیدن ودکای مخصوص ، لست اعدامیان را با تمسخر و اخطار و توهین جار زده و با اشپلاق و پایکوبی ، مستانه به اجرای فرمان اعدام و صدای رگبار شتافته اند ؟

در محکمة نورنبرگ آلمان فقط متفکرینِ اِس اِس و جنرال های گشتاپو و آشویتس مجرمین اصلی کشتار بشر شناخته شدند (در آن موقع 21 نفر بنمایندهای از نازی محکمه شد)

حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان تحت رهبری هتلر در 1933 یعنی بعد از بحران مالی نظام سرمایرداری سال 1929 به قدرت می رسد و به بهانه نابودی مطلق یهودی و بلشویک ، معیوبین و همجنسگرایان ...، برای بلعیدن و تقسیم مجدد جهان برنامه ریزی می کند . اما حزب نازی از آغاز قدرت تا جنگ دوم جهانی (1 سپتمبر 1939) هزاران هزار یهودی و کمونست و مخالفین سیاسی را زندانی و منهدم نمی کند و فقط در جنگ دوم است که برای دستیابی به بازار ها و منابع جدید ، به نابودی رقبا و بشر اقدام میکند و اما توجه شود که حزب دموکراتیک خلق متکی به اسناد و مدارک کتبی که تا هنوز بدست آمده (جدا از مدارک استخوانی) ، طی ده روز اول کودتا فقط از " 27 اپریل تا 6 می 1978" بیشتر از ده هزار مخالف سیاسی خود را زندانی و اعدام صحرایی میکند .!

کشتار دسته جمعی ، تعقیب و دستگیری و شکنجه و اعدام ، آواره سازی کتلوی ، مزدوری صد فیصده به شوروی ، لغو آزادی های مدنی ، اپوزسیون زدایی خونین ، بمباردمان قریه ها و شهر ها ، ... همگی جنایات سازمانیافته و آگاهانه هستند که مسؤلیت آن به عهده رهبری حزب دموکراتیک خلق میباشد و از اینروست که در حوزه آسیب شناسی جنایت من آنرا جنایات حزبی مینامم .

سردمداران جنایات حزبی ، همگی در فضای تنگ و بی تحرک بازی های یکرنگ زبانی که از قبل تعیین شده است ، سرازیر اند . با آن سبک نیمه مستبدانه ای که قبل از کودتا مینوشتند ، همان ادبیات فرمانی و اخطاری را بعد از 7 ثور و 6 جدی نیز بطور خونریزانه تر استعمال کرده و جالب اینکه بعد از سقوط مفتضحانه دولت و بعد از انحلال و تسلیمی حزب به " برادران قومی و تنظیمی " (8 ثور

1371) هنوز هم نوک قلم ها را در استفراغ همان ادبیات خونریز ، تر میکنند و با انکار دیالوگ ، حقیقت جویی و دیسکورس ، با انکار مخالف و دگراندیش ، در محراق مونولوگ یکجانبه و استخباراتی ، چارمیخ میمانند .

یادداشت نویسان حزبی که انگشت ها و حنجره های شان دست آموز مشاورین و اغیار است ، تلاش میورزند که معنای خودریخت و خودساخته را با درنظرداشت خاک اندازی برگزیده و منافع بیگانگان ، در متن و نوشتار بریزند ، و از مخاطب هم توقع دارند که بدون رویکرد به پراتیک خونین و پولیگونها و ویرانی های متکثر ی که حزب دموکراتیک آفریده است ، مفاهیم را جنایت زدایی شده ، به اتکای فراموشی و ضعف حافظه ، معنا نمایند . هنوز هم جنایات حزبی را در زیر زمزمه " جنگ سرد و مداخله امپریالیسم " ، " فیودلیزم و ارتجاع " ، " انقلاب و ضد انقلاب " پنهان میکنند .

همان گونه که از آثار مریضانه خاطره نویسان پیداست ، هیچ قلمی خودرا گناهکار و روسیاه نمیداند و این رفقای بالا و پایین شان بوده که " اشتباه ، خودخواهی و انحراف " کرده اند . پنجشیری که مینویسد ، اول بیاد بالشت نابغه جنایت اشک ریخته و بعداً از برج قیامک ثور به کارمل و نجیب تیر و سنگسار میریزد ، غوربندی که قلم میگیرد بی آنکه از کشتار یکصد و یکروزه حزبش حرف بزند ، با گفتن " شهید و مرحوم امین " لعنت خدا و شیطان را بر اجساد گنبدیده تره کی و کارمل و نجیب پاش میدهد ، کشتمند که از زیر لوله تانک تواریش بر میخیزد قلم را بر گرد سر مشاور خیالی اش چرخ میدهد ، با فرستادن انزجار و نفرین به ترک - امین ، اول دست کارمل را میلیسد و بعد از تمکین به مصالحه اجباری با نفی دوماهوله کارمل ، پشت نجیب را با روغن صدارت دو دسته چاپی میکند جنرال چارستاره که به قلم روی میکند (نبی عظیمی) نمی نویسد که چارماه قبل از سقوط چگونه به رییس جمهورش چاردسته سلامی میزد ، فقط مینگارد که چگونه گاو را به دستور تیم قومزده بیروی سیاسی ، پوست کرده و از میدان هوایی به صوب نظر بند و رسوایی ، شاگرس داده است .ووو

خبرنگار :

شما دیگ های خیرات مردم را به لگد زده و چپه کرده اید ؟

رشید جلیلی :

بلی ، اما این کار ها را برای بدنام کردن حکومت ما ، پرچمی ها انجام میدادند . در قلعه مرادبیگ یک دیگ را چپه کرده بودند وقتی آن حزبی را نزد من آوردند دیدم که پرچمی است . !!

(مصاحبه ، اپریل 2009 ، تلویزیون آریانا)

رشید جلیلی که پرچمی ها را مزدور شوروی میخواند ، در خود میشرمد که رهبرش (امین جلاد) به مشاور خود اگیالیس اطمینان داده بود :

" **بگذار که افغانستان چنین انگاشته شود که جمهوریت شانزدهم شوری است** "

بشکنم شیشه بریزم زیر پای

تا خلد در پای مرد بی خبر

ملت آواره افغانستان نمیداند که از گریبان کی بگیرد . مجرم اصلی کیست ؟ وقتی میگویم که حزب دموکراتیک خلق سرمنشاء و عامل تمام جنایاتی است که از هفتم ثور شروع شده و تا هنوز ادامه دارد ، یک ادعای عامیت یافته است ، بایست این قضیه را از عام به خاص برد و ساختار شناسی به شگرد مو به مو را تطبیق کرد . کمیته مرکزی ها ، کابینه ها ، شورای انقلابی ها را طی 14 سال مزدوری شان باید کاوید و نگذاشت که صدراعظم حزب جنایات حزبی را به گردن رییس جمهور حزبی بار کند و وزیر حزبی به شانه رهبر حزب و قس علیهذا ... جنایات اتفاق افتاده منوط به فرد فرد عالیرتبگان حزبی و دولتی است که امروز یا فردا ، در زندگی یا در گور ، حساب جنایات خود را پس دادنی هستند .

حمید سیماب با دقتی که لازمه یک منتقد است ، بین کی جی بی زادگان وجدان مرده و صفوف وجدان نمرده حزب با آبشار " بیخشا ها " خط آبی می کشد :

" همانگونه که در پیشگفتار ترجمه " کی جی بی در افغانستان " نوشتم ، نمی توان اسیر درد و داغ گذشته باقی ماند و باید به آینده دید و بطرف آینده ره گشود . برای اینکه ارواح پدران ما ، مادران ما ، برادران ما ، خواهران و فرزندان ما که بدست خلقی ها و پرچمی ها - مستقیم یا غیر مستقیم - شرنگ مرگ و بربادی و نامرادی سرکشیدند ما را بخاطر بازماندن دروازه بخشایش بروی شیرآدم خورده های اینان بیخشنند ، کمترین انتظاری که از خلقی ها و پرچمی های وجدان نمرده می توان داشت دیدن عرق شرم برجبین شان و شنیدن واژه " بیخشا " از لبهای شان در آستان تاریخ و مردم است. "

لومری خاین امین جلاد (نام مستعار در کی جی بی " کاظم ") لست اعدام **چهارده هزار** انسان بی گناه را که خودش نیز در ریختن قطره قطره خون آنان سهم مستقیم داشته ، انکار میکند و این جنایت هولناک را با دهل و سُرنا به دست های خونین استاد خود (تره کی ، نام مستعار در کی جی بی ، ابتدا " نور " بعد از هفت ثور " دیدوف " و در نزد سفارت مشهور به میخاییلوویچ تره

کانوف) و هم‌رزم اگسای خود (سروری) پاک می کند، کشتار دسته جمعی **24 هزار** هراتی را با پوزخند و ریاکاری، از شهکارهای بی بدیل تره کی و شرکا می خواند، قتل دسته جمعی چنداول و کیراله کتر و دره صوف ... را به عهدهٔ ماقبل از سیطرهٔ خونریز خود حواله میدهد!!؟

دستپاک ساختن و ترور فزیک و شخصیتی مزدوران، یکی از تاکتیک های پیش بینی شدهٔ کی جی بی بوده که همواره در غلغلهٔ اعمار تطبیق گردیده است، سرنوشت تمامی دست نشانندگان شاه شجاعی و غیر شاشجاعی هم‌رنگ بوده و هم‌رنگ خواهد ماند. تاجپوشی ها با دبدبه و خندهٔ اجباری شروع می‌گردند و با افتضاح و انهدام و عذاب وجدان پایان می‌یابند.

به همین‌گونه است که شاه شجاع ثانی (کارمل، نام مستعار در کی جی بی " مارید ") بروی میله های تانک ارتش سرخ، پیش از خزیدن به لانهٔ ارگ، در ملای عام مسخره می شود. کارمل این فرزند واقعی مرحلهٔ نوین و تکاملی خیانت، پشتهٔ کشتار و جنایت را به شانهٔ خمیدهٔ " اجنت سی آی ای " یعنی امین و شرکا بار میزند و آنکه بیشتر از هرکسی متهم به شکنجه کردن و اعدام کردن است به حیث معاون برگزیده می شود (سروری اگسا) و بعد از آنکه خودش و تواریش هایش در مدت کوتا تر از برههٔ تره کی و امین، جهیل خون می آفرینند، بی آنکه تأثیری برای شان دست بدهد، در ابتدا با رسوا کردن خود در کپسول " قوای دوست و انترناسیونالیسم " از علاقهٔ علنی و هستریک بخاطر انهدام " ضد انقلاب و باسماج " قاطعانه دم میزند، اعدامهای دسته جمعی را بمنظور ضرب شست نشان دادن به مردم، بطور علنی از تلویزیون مزدور بنمایش میگذارد، ویرانی قریه ها را فتح الفتوح میخواند، مهاجرت و تبعید میلیونها انسان بیگناه این سرزمین را " تصفیة حساب با دشمنان شوروی " نام مینهد ...

قیام سوم حوت را بیرحمانه سرکوب می کند، خون **هزاران انسان** آزادیخواه را بر جاده های کابل میریزاند و هزاران انسان را به جرم نه گفتن به تجاوز شوروی به زندان می نشاند. تظاهرات متعلمین و محصلین کابل را در ثور 59 به دریای ناهیدانهٔ خون تبدیل میکند. به اضافهٔ هزار جنایت خونین، فرهنگ چاکری و مزدور منشی را نیز بطور سازمانیافته به حیث یک مکتب غلامی ترویج میکند ... اما نمیداند که روسها با تز " آب تا گلو بچه زیر پای " با ندامت از اشغال افغانستان و دسترسی به آبهای گرم، کارمل را بعد از رسوا ساختن و شاه شجاعی کردن، در حبس تعلیقی نظر بند میسازد و نجیب خاد را برای ماموریت جدید پُف کرده به میدان میاورد. کارمل را مجبور میسازد که ضمن سکوت طویل

گاهی زمزمه کند که " نجیب الله یک شارلاتان و کلاه بردار بزرگ حزب ما و تاریخ کشور ماست " (اردو و سیاست) .

نجیب الله (نام مستعار در کی جی بی " پوتوموک " نزد خلقی ها و تیم کارمل مشهور به گاو و بقول لایق غویی) در نشست کرمین ، کارمل را انکار میکند ، فاجعه تکرار می شود ، همان گونه که " شاگرد وفادار " " نابغه شرق " را خفه میکند ، نجیب نیز در ابتدا پشتاره جنایات عدیده را به شانه ذلیل کارمل و شرکا می اندازد و در مراحل پسین به اعتراف روی آورده، کمکم 6 جدی را روز اشغال افغانستان می پندارد ، اما شاید هیچگاهی فراموش نمی کند که به حیث رییس خاد ، (از 6 جدی 1358 تا 1365) **هزاران هزار انسان** را به جرم مقاومت و مبارزه برضد اشغال و شوروی، شکنجه کرده ، اعدام کرده و زندانی ساخته است . نجیب که در آستانه جلوس ، دست های فروخته شده کارمل را میلید اینک کارمل را شاه شجاع خوانده و دلو 67 را ، به حیث روز " نجات افغانستان " میشرماند.

... پراتیک نشان داد که رهبران حزب مزدور ، همه شان بالاثر توطئه همزمان حزبی و انترناسیونالیستی خود ، به رسواترین شکل ممکن ، به هلاکت رسیده اند . تره کی پیش از آنکه بدستور برژنف و اقامتگاه بوسیله مقربین خود (سروری+ وطنجار+مزدوریار + گلابزوی) سر امین را چت کند که بدست شاگردان وفادار خود (اقبال + جانداد + روزی + امین) مفتضحانه خفک میگردد ، و امین نیز بوسیله (تره کانوفی ها+ کی جی بی) سوپ انترناسیونالیستی تناول میکند و با دستهای سرخ " رفقای اشرافی + تواریشها" به مرگ انترناسیونالیستی مزین میگردد . کارمل بعد از حبس تعلیقی در کاغوش کی جی بی ، بوسیله فشارها ، طعنه ها و تبلیغات فرسایشی نجیب و شرکا ، زهره ترک می شود و اسکلیت ننگینش نصیب دریای خروشان می شود که ارتش سرخ از فراز آن دولی وی را به حمله ارگ آورده بود و سرانجام که نجیب خاد نیز ، بوسیله گروپ عملیاتی کارمل (بریالی ، مزدک ، وکیل ، کاویانی ، یارمحمد ، عظیمی ...) بعد از انهدام یعقوبی و باقی (ستون های واد)، بجای پرواز به تاج محل به قرنطین وزیر اکبر خان دم میگردد و بعد از شمارش راکت ها و نارفاقتی ها و افسوس ها به چوک چنگ بروت آویزان می ماند .

چار سرشت تیغ انگیز با چار سرنوشت عبرت خیز پایان میابد !

کمیته مرکزی حزب و رهبری دولت ، بی پروا به آبرو و سرنوشت مردم ، حتا در آستانه سقوط رژیم مزدور، دست از توطئه بر ضد یکدیگر برداشته و در معرکه تسلیمی (حراج حزب و لیلام دولت)، پی در پی به جان هم تیر و خنجر

میريختند و رسم رفاقت و حزبيت را براي بازماندگان یتيم خود ، براي هميشه لکه دار و ننگين ميساختند، و يا درواقع که رسم رفاقت و حزبيت را به شيوه چاکرمنشانه خویش به ارث ميگذاشتند.

در آستانه سقوط حزب و دولت ، در وضعيت افتضاح آور کشمکش های حزبي ميان کارمل و نجيب " من به منظور ترتيب اعلاميه مشترک با ببرک کارمل گرم صحبت بودم که محمود بريالي، شفيق الله توده ای سابق منشي کميته ولايتی لغمان، معاذان سابق رئيس امنيت دولتي ننگرهار و انجنير نعمت الله هم حضور يافتند. وقتي مرا با ببرک کارملديدند، همه نا راحت و حتی احساساتي شدند. من براي شان ابلاغ کردم که از اين به بعد صلاحيت های تشکيلاتي به عهده من است، (هدف همان تشکيلات نيمه مخفي که در حزب بعد از به قدرت رسيدن نجيب الله به ميان آمده بود، و عملاً محمود بريالي آنرا رهبري و اداره ميکرد.) با شنيدن اين حرف ها، گوئی نظم دنيا برهم خورد و «قيامت صغرا» به نمايش گذاشته شد: آنهمه چپک و بوتی که در «کفش کند» موجود بودند، بر سر و روی من پرتاب شدند و چه ناسزاهایی که نثار من نشد؟! "

(ظهور رزمجو ، مصاحبه ، 2009 ، سايت پیام افغان)

جانيان جمهوري شانزدهم از گفتن و نوشتن حقيقت امتناع می ورزند ، ما ناگزيريم که پاره های متکثر حقيقت را بگويم و بنويسيم ، ما نوشتار خودرا به پيشگاه تاريخ پيشکش ميکنيم ، جانيان مينويسند که عدالت را به قتل برسانند ما مينويسيم که عدالت و دادخواهی را از مرگ نجات بدهيم . ما مينويسيم براي روزی که اين صدا ها راهی بسوی عدالت و آزادی باز کند . ميدانيم که نه تنها نقد ما و پژوهش ما بالای وجدانهای سنگگ شده متفکرين جنايات حزبي تأثير دگرگون کننده و به اعتراف آورنده را ندارند که حتا ارايه اسناد و مدارک از سوی مشاوريني که ديروز جانيان هفت ثوري ، گوز و عرق شانرا مانند عطر و عسل ، بو ميکردند و ميليسيدند ، کارکرد انفجار دهنده ندارد . سترون های حزبي ، خجالت زده ، از طريق استراق سمع به تواريش متروخين گوش ميدهند :

" رهبري شوروی تصميم گرفته بود تا امين را دستپاک قرار دهد و گناه همه اشتباهات ، ناکامی ها و جناياتی را که از نظر سياسی و نظامی واقع شده بود به گردن او بيندازد " .

ميدانم که بکاربرد مقوله "جنايات " از زبان بادار ، کيف مضاعف و تکاندهنده ای دارد . !!

ندارد ؟

حالا دیر شده است ، رهبرانی که خاک فروشی خود را جمهوری شانزدهم میگفتند و پشت های لمیده خود را به حیث پل برای رسیدن تواریش ها به آبهای گرم هدیه کرده بودند بقول شکرالله شیون طنز نویس جسور " اما برای باقی همه عمر خویش به این ملت سر افراز ، بدهکار هزاران پوزش هستند و سزاوار صد هزاران نفرین " .

دا فرعون ووژل شی

غویی زما د پنبو باندي مړ شی

هیچ حنجره ای مجال گفتن نداشت

جز زمزمه مرگ

جز تسلیم

هیچ دهنی باز نمی شد

جز فازه

جز خطابه سرد در تقویم

هیچ دستی بسوی دستی دراز نبود

جز خنجر

جز مار های سرخ در آستین

جنایت شناسی حزبی ، صرفاً یک بحث حقوقی و دادخواهانه نیست ، بلکه یک گفتمان فلسفی ، سیاسی ، انسان شناسیک و جامعه شناسیک ... نیز است . رویکرد محققین و فیلسوفان به جنایت شناسی نازیسم ، از طریق کاوش تیوری و عمل حزب نازی (آشویتس و گشتاپو) تا امروز ادامه دارد و ما نیز مکلفیم که برای جنایت شناسی ذوجوانب حزب دموکراتیک خلق (اگسا + کام + خاد + واد + پلچرخی + پولیگون ، بمباردمان ، تبعید و هتک حرمت ، نسل کشی ...) آن تفکراتی را که منجر به اقیانوس خون گردیده ، مطالعه نماییم.

و اما نگارشی که از سنگر انتقام و درد دندان بیرون بریزد ، آن ارزش و اعتباری را که یک نوشته علمی - تحقیقی دارا مییابد ، دارا نخواهد بود و نه تنها که موجبات صورتبندی یک گفتمان را در حوزه دانایی و جنایت شناسی فراهم

نخواهد کرد که کار پژوهش را نیز در قلمرو بینا متنیت دچار اختلال میسازد .

من با این تمهید ، رویکرد و تقسیم ، میخوام که جنایت حزبی را در تفکر حزب ریشه شناسی نمایم ، میخوام پرسش های عدیده ای را در مورد آسیب شناسی تیوری (تیوری به نظام منسجم فکری - علمی یا غیر علمی -اتلاق میگردد ، اما وقتی که از تیوری حزب دموکراتیک حرف میزنیم ، هدف ما شاید فقط انسجام آن جوانب و اندیشه هایی است که درمورد شکنجه و کشتار مردم و فروختن آبروی وطن ، به نظم آمده و به تیوری تبدیل گشته است نه عرصه های دیگر زندگی) ، و از آن طریق خوانش متفاوتی از - پراتیک خلقی - پرچمی را نیز مطرح نمایم .

مگر می توان ادعا کرد که هر خلقی و هر پرچمی جنایتکار مادر زاد است ؟ (متکی به تیوری انسان گرگ انسان) . می توان گفت که حزب دموکراتیک از بدو تأسیس جانی و خاین و مزدور بوده است ؟ آیا هفتم ثور 57 سرآغاز غوطه ور شدن حزب به جهیل جنایت بوده یا کنفرانس وحدت در سرطان 56 ؟ آیا فقط رهبری حزب و دولت خائنین و جانپان اند یا کادر ها و صفوف حزب نیز ؟ تیوری و برنامه حزب بود که به جنایت منتهی گردید یا وابستگی غلیظ استخباراتی به روسها یعنی ابزاری بودن حزب؟ نشئه قدرت بود که حزب را به صوب جنایت برد یا اندیشه و روان مریض ؟ آیا جنایات خلقی با جنایات پرچمی به لحاظ ساختار و مضمون تفاوت دارد ؟ آیا این وجیزه راست است که هر کس که به قدرت برسد جنایت میکند ؟ آیا " قدرت مبنای قانون و حقیقت است " (هابس) ؟ و یا " حقیقت مبنای قانون و قدرت " ؟ (لاک) ...

" هرکه خلقی نمی شود باید به گورستان سپرده شود " تره کانوف

" بجز پرچمداران ، به جز سویتست های اصیل دگر همگی باید تصفیه شوند " کارملوف

" دما لپاره یو ملیون سوسیالست بس دی ، نوری لری کری " امینوف

" خاد بیدار ، به ارتجاع و ضد انقلاب پایان می بخشد " نجیبوف

" یکسره شدن کار خلقی ها در ظرف یک سال " کشتمندوف

" دافرعون ووژل شی " لایقوف

" بچه اختر باید زیر پایم چنگ بزند " بریالی

" عناصر ضدانقلابی به مراکز نظامی انقلابی سپرده خواهند شد " کمیته مرکزی

هاگ / هاند

جولای 2990

محمدشاه فرهود

ادامه دارد